

و او نذر طلوع نجفی در سمرقند و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد
 مردم را بشارت میداد و ظهور آنحضرت و بعد از او حکایت
 کلیم الله بود که گفته اند زمان فرعون را خبر دادند که تو
 در سحر طالعه شده که والی است بر انعام و نطفه که طباک تو در
 تو بردست اوست و همچنین عالمی پیدا شد که شهرها
 امیریل را بشارت و تسلی میفرمود و اطمینان میداد حتی
 در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور ذکر شود این برسان
 کتابی شود و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات و اقبالی
 ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیان بهم که میشود
 مگر از کمال حب با جناب که شاید جمعی فخری ارض بر
 شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاہلان بر بحر علم وارد
 گردند و یا تشنگان معرفت بر بسیل حکمت وصل آیند
 و الا این عبد اشتغال با مقالات را ذنبی عظیم میدانم
 و عیبانی کسیر شمیرم و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر
 از محوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سمرقند بار بار

ان بحکم آمدند تا داخل شدند شهر که مقر سلطنت میرویس
 بود و در آن ایام سلطنت آن محاکمات در قبضه تصرف او بود
 و کانونا فاطمین این هوالمو بود ملک الیهود لاناقت در اینا پنجه
 فی المشرق و دهنینما لشجره و بعد از تقصص معلوم نمودند که
 در بیت اللحم بود آن طفل متولد شد این علامت در سماء
 ظاهره و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد
 ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را شارت میداد و ظهور آن
 حضرت چنانچه میفرماید ان الله یشکر عبداً لاجل ان
 الله وسعداً و مقصود از کلمه حضرت عیسی است که
 که یحیی بشر ظهور او بود در الواح سماء بی هم مستور است
 کان یوحنا کوز فی برتیه یهودا فاطلا تو بواهد اقرب ملکوت
 السموات و مقصود از یوحنا یحیی است و همچنین قبل از ظهور
 جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد و آثار باطنه که
 مردم را در ارض شبارت میدادند بطور ان شمس بیوتیه
 چهار نفر بودند و احد بعد و احد چنانچه روز به که موسم

مسلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات
 هر یک می رسید روز به روز و دیگری میفرستاد تا نوبت
 چهارم رسید و او در ضمن موت فرمود ای روز به بعد
 تخمین و تدفین من برو بجزاز که شمس مجددی اشراق مینماید
 و بشارت با و ترا بقای آنحضرت تا رسید باین امر بر مع
 یضغ و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سما ظاهره دادند
 و همچنین در ارض هم نورین ترین احمد و کاظم قدس
 ترتباً پس از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک
 از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و سما
 باطن که محل شمس علم و حرکت و انجم معانی و بیان است
 ظاهر میشود و آن ظهور انسان کامل است قبل از ظهوری برای
 تربیت و استعداد عباد از برای تقای نسیم مویده و
 احدیه و قوله یوح کل قبائل الارض و یرون ابن الانسان
 اتیا علی سحاب السماء مع قواة و مجد کبیر تلوح این بیان
 این است یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جهت فقدان

شمس جمال الهی و قسیر علم و انجم حکمت لدنی و دوران اثنا
 سجاهه میشود که انطاعت موعود و جمال مبعود از آسمان نازل
 میشود در حالتی که برابر سوار است یعنی انجمال الهی از سموات
 ششیت ربانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما
 نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور انشراق قدسیه و
 مطالع قدیمه است و این کیونانست قدیمه اگر چه بحسب ظاهر
 از بطن اجنات ظاهر میشوند و لکن فی الحقیقه از سموات ابر
 نازلند و اگر چه بر ارض ساکنند و لیکن بر رفرف معانی
 سگاند و در حین که در میان عباد مشی می نمایند در هوا ای
 قرب ظاهرند بی حرکت رحل در ارض روح مشی نمایند
 و بی پر مجاری احدیه برواز فرمایند در هر نفسی مشرق و
 مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب
 و شهاده را سپر نمایند بر عرش لا یتغله شان عن شان
 واقفند و بر کرسی کل یوم هو فی شان ساکن از علو قدرت
 سلطان قدم و سمو ششیت ملک اعظم مبعوث میوند

که

که میفرماید از آسمان نازل شود و لفظ سما در بیانات شریف
 معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود مثلاً سما امر و سما شیت و
 سما اراده و سما عرفان و سما ایقان و سما تبیان و
 سما ظهور و سما بطون و امثال آن و در هر مقام از لفظ سما
 معنی اراده میفرماید که غیب از واقعین اسرار احدیه و شایسته
 کائنات از لایه احدی ادراک نماید مثلاً میفرماید و فی السما در فکرم
 و ما تو عدون و حال آنکه رزق از ارض انبات میسپارد و چنین
 الا سما نزل من السماء اینست که از لسان عباد اسما خطاب
 میشود اگر قدری مراتب قلب را از غبار غرض پاک و لطیف
 فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامه زبویه را در هر ظهوری
 ادراک میسپارنی و بر اسرار علم واقف شوی ولیکن تا حجت
 علیمه را که مصطلح بین عباد است بنابر انقطاع نورانی بصبح
 نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بدو قسم منقسم است عالم الهی
 و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از
 تحلیلات نفس ظلمانی با هم معلم آن حضرت باری و معلم

این و سادس نضائی بیان آن اتقوا الله لعلکم تتقون
 بیان این العلم حجاب الاکبر اثار آن شجر صبر و شوق و عرفان
 و محبت و اثار این شجر کبر و غرور و نخوت و از نیایات
 صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ را آنچه این
 علوم ظاهری که ظلمت آن عمده بلا و آفر گرفته است ششام ^{تعمیر}
 این شجر جز غبی و فحاشی نباشد و در جبر غل و بغض احاطه
 نهند شمس هم قاتل است و طلش نار و ملک فغم با قال
 تسکب با ذیال الهوی و خلج با و خل سبیل الناس کین و ان جلوا
 پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را
 از همه تعلقات مقدس فرمود تا محفل اوراک الهامات
 غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربانی گردد و نیست که میفرماید
 التالک فی النج البیضاء و الکرن الحمر ارن یصل الی مقام
 وطنه الا بالکف الصفیر عما فی ایدی الناس این است
 شرط سالک درست تفکر و تعقل فرموده تا بحجاب بر مقصود
 کتاب واقف شوی باری از مطلب دور ماندیم اگر چه

همه ذکر مطلب است و لیکن قسم بعد از آنچه میخواهم اختصاص نماید
 و باقل کفایت کنم می پسندم زمام قلم از دست رفته و با وجود
 این چه قدر از لایالی پشمار که نمانده در صدف قلب مانده و چه
 مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت متورشته که
 احدی مس اخصان نموده لم یطیشن النس قبلم و لاجان و با
 همین بیانات که یا عرفی از مقصود ذکر نشود و رمزی از مطلق
 مذکور نیاید تا کی محرمی یافت شود و احرام محرم و
 بند و بکجه مقصود حاصل گردد و بی کوشش و لسان اسرار
 بیان نشود و بیاید پس ازین بیانات حکم واضح لایحه مقصود
 از سایر در آیه منزله معاوم شد و مفهوم کشت و اینک معنی
 با ابرو عمام نازل شود مقصود از ابران امور است که مخالف
 نفس و هوای ناسس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره افکار
 حاکم رسول ببالا توی انفسکم استیکرم ففرقا کذتم و فرقا
 تقتلون مثلا از قبیل تفسیر احکام و تبدیل شرایط و ارتقاء
 قواعد و رسوم عادی و تقسیم مومنین از عوام بر مومنین

علما و همچنین ظهور انجبال ازلی بر حدودت بشریه از اکل
 و شرب و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و قیظ و امثال
 ان از ان خیر باینکه مردم را شبهه میاندازد و منع نیاید
 همه این حجابات بتمام تعبیر شده و اینست ان غایمکه سموات
 علم و عرفان کل من فی الارض بان شکافه و شوق میگرد
 چنانچه میفرماید یوم تشق التمار بالجمام و یخس انکه غلام اصحاب
 ناس رابع میاید از مشاهده شمس ظاهری بمن قسم هم
 شونات مذکوره مردم را منع میسند از ادراک ان شمس
 حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا
 ما لهد الرسول یا کل الطعام و میشی فی الاسواق لولا انزل
 الیه نزل فیکون معه نذیر امثل اینکه ملاحظه میشد از بنیاد
 فقر ظاهر بیهی و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات غرضی
 جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه چون
 ان مرابت از ان بیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحرای
 شک دریب بیابانهای و هم و تخیر متخیر میماندند

که چگونه می شود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید
 بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات را بخوانستند و
 چنانکه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و مع ذلک
 باین قسمها مستلماً با مورخین می شود چنانچه شنیده اند از
 اهلای سمرقند و اصحاب او از فروادراض و دولت چنانچه
 سرهای اصحاب ایشان را در شهر با بده می فرستادند و
 ایشان را منع می نمودند از آنچه بان نامور بودند و هر کس را هم
 در دست اعدای دین مستلماً بودند تقصیری که بر ایشان
 وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند و این معلوم است
 که تخیرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع می شود همان
 رعایت تیره که حاصل می شود بصرفان عباده را از معرفت
 انشاللهی که از مشرق بویید اشراق فرموده زیرا که سائ
 عباد برقتلید آبا و اجداد باقی هستند و با داب طریقی
 که در انشعیت مقرر شده تربیت یافته اند که تیره شوند
 یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بود و در هیچ

حدود است بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع ان
 حدود است شرعی که در قرنهاى متواتره بان تربیت یافته اند
 و مخالف و منکر از کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را
 از میان بردارد البته این امور بحجاب و عمام است از برای
 ایشانیکه قلوبشان از سلسیل القطاع نخشیده و از کورترى
 نیاشامیده و بجز استماع این امور چنان محتجب از اور
 نشمن میمانند که دیگر بی سوال و جواب حکم بر کفرش میکنند
 و قوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده اند و شنیده اند از
 قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جدی نمود
 تا با عانت غیبی ازین حجابات ظلمانی و عمام امتحانات ربانی
 از مشاهده بحال نورانی ممنوع نشویم و اور را بخش او بشناسیم
 و اگر هم حجت بخواییم بیک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا
 منسج فیض ناقصی که جمیع فوضات نزد او معدوم
 صرفت فائز گردیم نه آنکه سر روز بخیاالی اعتراض نمایم
 و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود اینیکه از قبل آن

امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند
 تا جمیع ماسک اطلاق یابند و در آن روز خود را از بحر الجوه فیضاً
 محروم نمازند مع ذلک از چنین واقع میشود که مشهور است و این
 مضمونات در قرآن هم نازل شده و چنانچه مفسر باید بل
 یظرون الا ان یا یحییهم الله فی ظل من الشمام و علمای ظاهر
 بعضی این آیه را از علمای قیامت موهوم کرده خود تعقل نمودند
 گرفته اند و مضمون آن نیست یا انتظار میکشند مگر اینکه شما
 انصار را خدا در سایه از ابرو و حال آنکه این مضمون در اکثر
 کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور
 بعد ذکر فسر موده اند چنانچه از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید
 بوم تاقی السحابه خان مبین بغشی اناس من عذاب الیم که
 مضمون آن نیست روزی که میاید آسمان بدودی است
 و فرود میگیرد مردم را و نیست عذاب الیم و همین امورات است
 که مخالفان همیشه و مخالف هوای ماسک است حضرت
 الفره محکم و میزان قرار داده و بانها امتحان میفرماید عبا

خود را و غیر نمیدهد سعید را از شقی و معرض را از مقبل خایچه
 مذکور شد و اختلافات و نسخ و بدیم رسومات عادی و انعقاد
 اعلام محدود و رابد خان در آیه مذکور و تعبیر فرموده و
 کدام و خان است اعظم از این دو خان که فرو گرفته همه آنها
 و خداست برای آنها که هر چه میخواهند رفع آن نمایند
 قادر نیستند و بنا بر نفس در هر عین بعد از جسد معذبند
 زیرا که هر چه می شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منبسط
 در اطراف ارض ظاهر شده و سر و زور غلوت است تا
 حدید در قلوبشان مشتعل شود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت
 و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعبادت الهی محکم تر
 و راسخ تر شوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر میگردد
 و این ایام که بجز الله سلطوت الهی چنان غلبه فرموده که
 جنت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صدقاً
 جان بدل و جان رایگان در ره دوستی نماید طاقاً
 نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند

سب و لعن شغول می شود چنانچه مفسر نماید اذ القوم قالوا
 انما و اذوا خسلوا عضوا علیکم الا نامل من الغیظ قل موتوا
 بغیظکم ان الله علیهم بذات الصدور و غیر بیست که
 اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرفوع بینی و امار غلبه
 سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمایید باری
 اگر علماء چون این آیت را ادراک نموده اند و از مقصود
 قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را قیامت موعود
 من حیث لا یشر تفسیر می نمایند خدای واحد شاهد است
 که اگر قدری بصیرت باشد از توحیح همین دو آیه جمیع مظالم
 که مقصود است ادراک میشود و بصبح میرایقان بصیانت
 رحمن و اصل میگردند که لک تفتن علیک حاکم البهار
 علی افان سدره البهار لعل کلون فی مناسج العلم و
 باذن الله سالک و قوله یرسل ملائکته الی اخصر القوم
 از این ملائکه آن نفوس است که بقوت روحانیه صفات
 بشریه را بنا بر محبت الهی سوختند و بصفت عالیین گردیدند

متصف گشته چنانچه حضرت صادق در وصف کرده بین
 منفر باید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر
 خلف العرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
 ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در یک مقام است بر عدم
 وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر منفر باید مومنین مثل کبریت
 احمر است و بعد قلم شرح منفر باید آنگه کبریت احمر دیده بقیقت
 شود باین توضیح که ابلغ از تصریح است دلالت میکند بر عدم
 وجود مومنین این قول بخت و حال مشاهده کن چه قدر از
 این جنس بی انصاف که رایجه ایمان نشینده اند مع بود
 کسانرا که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر نمید
 باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک
 و مقدس گشته و مخلوق با خلاق روحانین و متصف با صفات
 مقدسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه جلالت
 کشته باری افیت معنی این کلمات که هر فقره آن بایست
 واضح و دیسلهای متقنه و بر این لایحه اظهار شد و چون

امم عیسی با نوحانی رسیدند و آنخلاجات بر حسب ظاهر
 چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نمودند ظاهر نشدند
 بمطابق قدسیه از آن یوم تا بحال اقبال نمودند و از جمیع
 فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایح کلیات صیحه
 محبوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و بعد
 ادراک نمودند که اگر در هر عصری علامت ظهور مطابق
 در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود و بگرگ آید
 انکار و اعراض میباید و چگونه میان سعید و شقی و مجرم
 و شقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید اگر این عبارت
 که در انجیل مسطور است بحسب ظاهر ظاهر شود و ظاهر که با
 عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند و بگر
 که یارای تندیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استهزاء
 باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بستی احوال
 میکند که قادر بر حرف و حکم نیستند تا چه رسد بر ذوق قبول
 و نظر بعد از ادراک اینمعانی بود که جسمی از علمای نصیحا

با حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن بنی موعود می خواهی
 با تو نیستند آن ملائکه که در کتب با مسطور است که باید با
 بحال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و
 نذر باشند برای عباد و خاندان نبوت الهی از لسان
 ایشان خبر داده لولا انزال الیه ملک فیکون مع نذیر
 که نضمون آن نیست چو فرو فرستاده شد با محمد مکی
 پس باشد با او بیم و بنده و ترساننده مردمان را نیست
 که در همه اعما و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات
 در میان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بر تار ف تول
 میشدند که فلان علامت ظاهر شد و فلان بر مان با بر نیاید
 و اینها عارض نمیشد مگر آنکه تنگ بعلما می عصر میستند و
 تصدیق و تکذیب این جواهر مجروده و میا کل الهیه و ایشانم
 نظر باستغراق در شئونات نفسیه و اشتغال با مورت
 و نیه فانیه این شومس باقیه را مخالف علم و ادراک و
 معارض جده و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات الهیه
 و احادیث و اخبار عرفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر

باور اک خود معنی و بیان می نمودند لهذا خود و جمیع
ناس از فیضان فضل و رحمت ایزدی ما یوسس و معجز
نمودند با اینکه خود مدعیان و مقربان بحدیث مشهوره که میفرماید
حدیثا صعب است صعب و در جای دیگر میفرماید ان امرنا
صعب است صعب لا یحمله الا ملک مقرب و نبی مرسل
و عهد الامم ان الله قلده للایمان و مسلم است نزد خودشان
که بجهت از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست و قسم
اول که وضاحت و اما ثالثه هرگز از امتحانات الهی ظاهر
نماندند و در ظهور محکم الهی جز غش چیزی از ایشان ظهور
نرسانید بجان الله با وجود اقرار باین حدیث علیاً
در مسائل شرعی بنویسند و در غوامض
مسائل اصول الهیه و جوایب احوال کلمات و سببها
علم بینمایند و میگویند فلان حدیث که از علامه ظهور
قائمت بنویسند ظاهر نشده با اینکه را آنچه سعافی احادیث
ابدان او را نموده اند و غافل از اینکه جمیع علمایان ظاهر

شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق علیه یروون
 و بهم لظهور احدیاته غیظرون قل یا طائر الجحش فانتظروا
 کما کان الذین من قبکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سوال
 شود از شهر ایطظور انبیای بعد که در کتب قبل است
 از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است
 چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر محکم ظاهر نشد مع
 بجه دلیل و برهان نصاری و امثال انصار از دنیا نماند
 و حکم بر کفر آنها نموده اید چون عاجز از جواب میشوند
 مشک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
 نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات ایه شهادت میدهند
 بر اینکه من عند الله است و مضمون همین ایه در قرآن هم
 موجود است لوانتم تعرفون بر راستی میگویم مقصود از تحریف
 در اینجهت ادراک نموده اند بلی در ایات منزله و کلمات
 مرایای احمدیه ذکر تحریف غالین و تبدیل سبک برین است
 ولیکن در مواضع مخصوصه ذکر شده و از انجمله حکایت ابن

صورتی است در وقتیکه اهل ضمیر و حکم قصاص زنا می محسن و
 محضنه از نقطه فسق و انحراف سوال نمودند و آنحضرت فرمود حکم
 خدا جرم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی
 نیست حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را محضنه
 این صورتی را قبول نمودند و حضرت او را حاضر نمود و فرمود
 اقلک باله الذی خلقکم لجم اجسد و انزل علیکم المن و ^{ظن}
 لکم اضمام و تخکم من فرعون و طاه و فضکم علی الناس
 بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحسن و
 الزانیة المحضنه که مضمون آن این است که آنحضرت این صریحاً
 باین قسمتهای مؤکد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در
 زنا می محسن چه نازل شده عرض نمود یا محمد جرم است آنحضرت
 فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست
 عرض نمود چون آنحضرت المقدس را بوخت و جمیع یهود
 قتل رسانند دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا مستودعی
 قلیل و علمای آنحضرت نقلت یهود و کثرت عماله مشاور

جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست
 مختصر نجات یافتند بحکم کتاب مقبول میشوند و باین مصداق
 حکم قتل را از میان بالمره برداشتند باری در این بین جبرئیل
 بر قلب فیرش نازل شد و این آیه عرض نمود یحیی خون لکلم عن
 موضع این یک موضع بود که ذکر شد و در این مقام مقصود
 از تحریف نه چنانست که این هیچ رعاع فهم نموده اند چنانچه
 بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری ایاتی را که در وصف
 طلعت مخرجه بود از کتاب محو نمودند و مخالفان از این
 کردند این قول نهایت بمعنی و بی اصل است آیا میشود
 کسیکه مقتد بکتابی گشته و من عند الله دانسته انرا محو
 نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود
 منجر مکه و مدینه نبود که بتوانند تفسیر دهند و یا تبدیل نمایند
 بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان
 بان مشغولند و ان تفسیر معنی نمودن کتاب است بر روی
 و میل خود و چون یهود در زمان انحضرت آیات تورات را

که بدل بر ظهور آنحضرت بود و هوای خود تفسیر نمودند و میان
 آنحضرت راضی نشدند لهذا حکیم تخریف در باره آنها صدها
 یافت چنانچه ایوم مشهور است که چگونه تخریف نمودند
 فرقان آیات کتاب را در عوامات ظهور میل و هوای خود
 تفسیر نمایند چنانچه مشهور است و در مقام دیگر میفرماید
 کان فریق منهم لیسعون کلام الله ثم یخرفونه من بعد الحق
 و هم یعلمون و این آیه هم بدل است بر تخریف معانی کلام
 الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و
 عقول مستقیم هم ادراک نمایند و در موضع دیگر میفرماید
 لئذین یکتبون الکتاب باید بهم تم اقولون هذا من عند الله
 لیشر و ابه مشأقلید الی آخر الایه و این آیه در شان علما می
 و بزرگان ایشان نازل شد که ان علما بواسطه استرضای
 خاطر غنیها و استجاب زحارف دنیا و اظهار غل و کفر
 الواحی خذ بر رو حضرت نوشتند و بد لایلی چند استدلال
 شدند که ذکر آنجا جایزه و نسبت دادند اوله های خود

که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود
 که چه مقدار رد و بر این امر بدیع علمای جاہل عصر نوشته اند
 و کجا ن نموده اند که این مفریات مطابق آیات کتاب و
 موافق کلمات اولی الالباب است باری مقصود از این
 اذکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکور که از انجیل ذکر
 شد تحریف یافته و رد نمایند و متمسک بآیات و اخبار شوند
 مطلع باشند که کذب محض و اقزای صرفست بلی ذکر
 تحریف یا تمغنی که ذکر شد در اماکن مشخصه است چنانچه
 بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و میرهن شود بر سر ذی
 بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امتین
 الهی است دیگر معارضین با تخیال نفیستند و معارضه نمایند
 که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم
 اطلاع ذکر انیم اثب و مطالب را نموده اند و دیگر آنکه
 اکثر آیات که مشعر بر تحریف است در باره یهود نامز شده
 لوانتم فی حسد انر علم الفرقان تجرون اگر چه از بعضی حقا

ارض شنیده شد که آنجمل سماوی در دست نصاری است
 و با سمان رفته و بیکر فاعل از اینکه از همین قول نسبت کمال
 ظلم و جبر برای حضرت باری جل و عز ثابت میشود زیرا
 بعد از آنکه شمس حال عیسی از میان قوم غائب شد و بیکر
 چهارم ارتقا فرمود و کتاب حق جل و ذکره که اعظم بر مان
 اوست میان خلق او انهم غایب شود و بیکر ان خلق از زمان
 عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی بچشمسنگند و بکدام امر
 و بیکر چگونه مورد انتقام متعمم تحقیقی شوند و محل نزول خدا
 و سیاط سلطان مغوی میگردند از همه گذشته انقطاع
 فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم میاید
 فغود بالتمه عما یظن العباد فی حقه فتعالی عما یمسرون
 ای عزیز در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض
 عالم را احاطه نموده و سدره عصمت و حفظ و یابی الهی
 ان یم نوره مرفوع گشته و بد قدرت و بیدر ملکوت کل
 بسوط و قائم شده که تمیث را محکم باید است که شاید بعضی

و کرمست الهی در مدینه قدسیه انالله و اریه شویم تا بموقع
 عزالیه راجعون مقسریا هم انشا الله باید چشم دل را
 از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب مالا
 نهاییه عرفان نمائید و حق را اظهر از ان بینید که در اثبات
 وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا حتی تمسک جوئید ای سائل
 محب اگر در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر و
 شیئی بینی تقسیمیکه جز او را نیایی کان الله و لم یکن معه من شیئی
 و این مقام مقدس از ان است که بدلیلی مدلل شود و یا اینکه
 بر مانی با بر آید و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کل
 اشیا بر معرفت او معروفند و او بنفسه معروف بوده
 خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن باشد خود
 فرموده او لم یفهم انما انزلنا علیک الکتاب نیست حتی
 که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست لیه
 ایات و وجوده اثباته در اینوقت از اهل بیان و عرفا و حکما
 و علما و شهادی ان است عاینما هم که وصایای الهی را

که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باین
 امر باشند که مبادا این ظهوران جوهر الجواهر ^{حقیقه}
 الحقائق و نور الانوار متشکک بعضی عبارات کتاب شود
 و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کورفسرفان وارد
 چه که سلطان مویه قاور است بر اینکه جمیع بیان و حسیق
 انرا بحر فی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحر فی
 جمیع راجیات بدیعه قدیمه بخشد و از تسبیح نفس موهومی
 محسوس و مبعوث نماید لطفت و مراقب بوده که جمیع منتهی باین
 پای و او را ک ایام و لغای او میشود لیس البران تو تو
 و جو کرم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من اسن بآله و آل
 الاخر ^{لیوم} سمعوا یا اهل البیان یا و صیباکم با بحت لعل تکمن
 فی ظل کان فی ایام الله محمد و ^{الیاب} الیاب المذکور فی
 بیان ان شمس الحقیقه و منظر نفس الله لیکون سلطان علی
 من فی السموات و الارض و ان لمن طبیعه احد من اهل الارض
 و غیا عن کل من فی الملک و ان لم یکن عنده و نیار کذب

نظر لک من اسرار الامر و نقلی علیک من جواهر حکمت
 تطیرن بجراحی الانقطاع فی الوجود الذی کان عن الابصار
 مستورا لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس
 زکیه و مرایای قدسیه مبرین و واضح شود که شمس حقیقت
 و مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیم غیب هویه
 بعالم شهاده ظهور میفرماید برای تربیت ممکنات و ابلاغ
 فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر
 میزند چه که این جواهر مخزونند و کوز غیبیه مکنونه محل ظهور
 فعل الله مایسا و حکم پایزیدند و بر اولی الصلوة و اقدامه
 و صحت که غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور
 و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از
 وصف هر وصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود
 غیب بوده و هست و لایزال کیئونه خود مستورا از بصیرات
 و انظار خواهد بود لکن که الابصار و هویه مدرک الابصار
 و هو اللطیف انجیر چه میان او و ممکنات نسبت و ربط

و فصل و وصل و با قرب و بعد و جبهه و اشاره بهیچ وجه ممکن نیست
 زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بجز امر او موجودند
 و بار او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت باقیست
 بعرضه شود و هستی قدم گذاشتند بجان الله بلکه میانه
 ممکنات و کلمه او هم نسبت در بطی نبوده و نخواهد بود و بجز حکم
 الله نفس بر این مطلب بر اینست واضح و کان الله و لم یکن معه
 من شیء و لیلی است لایح چنانچه جمیع نبیاء و اوصیاء و علما
 و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر انجواهر و بر عجز از
 عرفان و وصول ان حقیقه اتحقاتی مقرر و بحثند و چون ابواب
 عرفان است از لبر وجه ممکنات مسدود شد لهذا با تقضای
 رحمت و سعادت رحمت کل شیء و وسعت رحمتی کل شیء
 جوهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بیساکل عرفان
 در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از ان ذات
 و سازج قدسیه و این برایای قدسیه و مطالع بویه تمام هم از
 ان شمس وجود و جوهر مقصود حکایت نمایند مثل علم

ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت
 ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
 از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت
 صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزال چنانچه
 میفرماید لا فرق بنیک و عنیم الا بانتم عبادک و خلقک
 و اینست مقام اناب و هو انما که در حدیث مذکور است و
 احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده
 نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در اسما نهاد
 زمین است محال بر وصفات و اسمای الهی است چنانچه
 در ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و بوجد است
 که گویند و آن ظهور آن تجلی در عالم مکی تسبیح شمس تجلیت
 هستی مظهر نیاید و بوجد شرف نشود چه افتابهای معارف
 که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان
 گشته خاصه انسان که از زمین موجودات باین سطح تخصیص
 یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسما

الهی از مظاہر انسانی نحو اکمل و اشرف ظاهر و هوید است
 و کل این اسماء و صفات راجع با دست نیست که فرمود
 الانسان سری و اناسره و آیات متواتره که مدال و
 شعر بر این مطلب فوق لطیف است در جمیع کتب سابقه و
 صحف الهیه مطور و مذکور است چنانچه میفرماید ستریم
 ایاتنا فی الأفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و
 فی انفسکم افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکتونوا
 کالذین نزلناهم فانتهم انفسهم چنانچه سلطان بقا
 روح من فی سدادق العارفان میفرماید من عرف
 نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در
 عبارات تفکروانی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم
 نامتنبی را بوجه خود گذشته یا نبی باری از این بیانات
 معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه
 هستند که ام تقد استعدا و خود مدال و شعر مذکور
 الهیه تقبی که احاطه کرده است ظورات صفاتی و اسماء

بهمه غیب و شهو در اینست که میفرماید ایگون لغیرک من
الظهور مالیس لک حتی نکون مؤلفظر لک عمیت عین لا
تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما را است شیئا الا قد
رایت الله فیه اوقبله او بعده و در روایت کسب نور اشراق
من صبح الازل فیلوح علی هیئ کل التوحید آثاره و انما
که اشرف و اکمل مخلوقات است اشده دلاله و اعظم حکایت است
از سایر مخلوقات و اکمل انسان و افضل و لطف او منظر
شمس حقیقتند بلکه ما سوا ی ایشان موجودند بار اوده ایشان
و متحرکنند با فاضله ایشان لولا که لما خلقت الافلاک بلکه کل
در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بجهتند
بلکه منزله است و ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدسات و صف
ایشان از وصف ما سوی و این هیئ کل قدسیه مرایای
اولیه از لیه هستند که حکایت نموده اند از غیب لغیوب
و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت
و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات

از ظهور این و ابر حسیه ظاهر و هویدا است و این
 صفات مختص بعضی و در بعضی نبوده و نیست بلکه
 جمیع انبیای تقریبین و اصفیای مقدسین باین صفات
 موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در
 بعضی مراتب آشده ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر شوند
 چنانچه میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض پس
 معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات
 عالمه و اسماء غیر مشابه انبیاء و اولیاء او هستند
 خواه بعضی از این صفات در آن بساکن نوریه بر حسب ظاهر
 ظاهر شود و خواه نشود نه ایت که اگر صفتی بر حسب ظاهر
 از آن ارواح مجرد ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال
 صفات الهیه و معاون اسماء ربوبیه شود لکن در همه
 این وجودات همزه و طلعات بدیه حکم جمیع صفات
 از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه
 بر حسب ظاهر سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این

فخره بر مردی بصری ثابت و محقق است دیگر احتیاج
 بر آن نیست بلی این عباد چون از عیون صافی منیره
 علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نموده اند
 پس دانش و آفریده در او می ظهور و عقلت سازند
 و از بحر عذب فوات معرض شده در حول طح اجاج
 طالعند چنانچه در وصف ایشان و رقابیه بیان فرمود
 و ان یروا سبیل الرشده لا یخذوه سبیلا و ان یروا
 سبیل القی یخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا
 و کانوا عصفاء غافلین که ترجمه آن اینست اگر چه بینند
 صلاح در استکار بر آن را اخذ نمی نمایند و بان اقبال
 نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را
 مشاهده کنند از برای خود راه وصول بحق قرار
 دهند و این اقبال باطل و اعراض از حق ظاهر نفسی
 باین ضلالت و کراهی بستند مگر بحزای آنکه تکذیب
 کردند آیات ما را بودند از نزول آیات ما و ظهور

ان غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در اینطور بدیع
 منیع که در آیات الهیه از سائر قدرت در تحت
 نازل شده با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک
 حسه اند ما قوال جهادی که تحریف از اثر ادراک نمیند
 از بخت است که در امثال این مسائل واضح شبهه
 نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ریاض حکمت
 صمدیه محروم نموده اند ماری رابع بطلب شیویم که
 سوال از ان شده بود که سلطنت قائم با آنکه در آحاد
 ما ثوره از اینچ مضمینه وارد و شده با وجود این اثری
 از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف ان تحقق یافت چنانچه
 اصحاب و اولیای او در دست نامس طلال و محسود
 بوده و برستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک
 ظاهر ندلی سلطنتی که در کتب و روحی قائم مذکور است
 حق و لاریب فیه ولیکن ان نه ان سلطنت و حکومتی
 که بر فتنی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که

بشارت داده اند و در ظهور بعد از آن
 قبل از سلطنت ظهور بعد از آن و در کتب قبل
 مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع ان
 مظاہر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسما
 ثابت و محقق است زیرا که مظاہر صفات غیبیه و مطاہر
 اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از
 سلطنت احاطه و قدرت است حضرت است بر همه ممکنات
 خواه در عالم ظاہر یا استیلائی ظاہری ظاهر شود یا نشود
 و این بسبب بار داده و مشیت خود است و حضرت است و لیکن
 بر انجناب معلوم بوده که سلطنت و عطا و حیات و موت
 و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود از این نیست
 که ایوم این مردم احصا و ادراک مینمایند بلکه مراد از
 سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس
 حقیقت بنفہ لفظه ظاهر میشود و ان احاطه باطنیه است
 که بان احاطه مینمایند کل من فی السموات و الارض

و بعد با استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر ظهور
 میاید خانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان آن
 ظاهر و بود است و در اول امر آنحضرت آن بود که شنید
 چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب
 ایشان باشند بران جوهر فطرت و سادج طینت و
 اور و ند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آنحضرت
 میرختند و این معلوم است که ان اشخاص لطیفون خسته
 شیطانیه خود اذیت بان بیکل ازلی را سبب رشک
 خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبد الله بن
 و ابو عامر امیب و کعب بن اشرف و نظیرین چارث
 جمیع آنحضرت را کذب نمودند و نسبت بچون و افترا و
 و نسبتهایی که نمودند بانه من بحری به المذا و ادیح که علیه
 القلم او بیکله الا لواح علی این نسبتها بود که سبب اندازی
 مردم نسبت بانحضرت شد و این معلوم و واضح است که
 علمای وقت اگر کسی را در و طرف نمایند و از اهل ایمان

ندانند چه بر سر آن نفس میاید چنانچه بر سر این بنده
 اند و دیده شد انیت که آنحضرت فرمود ما او ذوی نبی
 بمثل ما او ذویت و در فرقان نسبتها که داوند و او ذیتها
 که بان حضرت فرمودند همه مذکور است فارجهو الیه لعنکم
 بمواقع الامم تطلعون حتی قتی بر آنحضرت سخت شد که احدی
 ما آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر
 نفسی که خدمت آنحضرت میرسید کمال اذیت را با او وارد
 مینمود در اینموقع یکسایه ذکر عنایم که اگر چشم بصیرت
 باز کنی نازنده هستی بر مظلومی آنحضرت نوحه و مذبه نمائی
 و ان ایة در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلا یا و عذاب
 ناسب بغایت افسرده و دلتنگ بود و جبرئیل از سره
 اینستهای قرب نازل شد و این ایة تلاوت نمود و ان کان
 کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی تقها فی الامم
 او سئلانی السلام که ترجمه ان انیت که اگر بزرگت بر تو
 اعراض معرضین و سخت است بر تو او بار منافعین و

ایدای ایشان پس اگر مستطیع و مستوفی طلب کن نقیبی در
 زیر ارض یا زو بانفی بسوی آسمان که تلویح بیان است
 که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین
 پنهان شوی و یا با آسمان فرار نمایی و حال امروز شما
 نما که چه قدر از سلاطین با اسم آنحضرت تعظیم ننمایند و چه قدر
 از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند نسبت با آنحضرت
 افتخار و ارادند چنانچه بر منابر و کلمه ستمها این اسم مبارک را
 بکمال تعظیم و تکریم ذکر می نمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت
 داخل نشده اند و تمیص کفر را تجدید نموده اند ایشان هم
 بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند نیست
 سلطنت ظاہره که مشاهده میکنی و این لابد است از
 برای جمیع انبیا که با در حیات و یا بعد از عروج ایشان
 بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میکرد
 و لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لا یزال
 طائف حول ایشان است و همیشه با ایشان است و

انصفاک نیابد و سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کل
 من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت است
 که از آن شمس احدیه ظاهر شد ایانشیدی که بیکبار
 چگونه میان نور و ظلمت سعید و شقی و مومن و کافر فصل
 فرموده و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنید
 از خبر و نشر و حساب و کتاب و غیره کل تمیزیل همان یک
 آیه برود باشد و بعضی شده اند و همچنین آن آیه منزله
 رحمت بود برای ابرار یعنی نفی که در حین استماع
 گفتند ربنا معنا و اطعنا و نعمت شد برای فجار یعنی
 آنها نیک بعد از استماع گفتند معنا و عیننا و سیف
 الله بود برای فصل مومن از کافر و در از سر خانه دیده
 آنها نیک اقرار نمودند با آنها نیک انکار نمودند در صد و جان
 و مال بهم بر آمدند چه در آنکه از سر ما اعراض نمودند
 و چه عاشقها که از معشوقها استراحت نمودند و جان دادند
 برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع

نمود و از یکجست ملاحظه فرمایید چگونه وصل نمود مثل آنکه
 ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و
 عدوان باین ایشان کاشته بود بسبب ایمان باین
 برین منبع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یکصلب
 ظاهر شده اند که لک یوسف الله من قلوب الله یخصم
 تقطعوا الیه و امنوا بآیاته و کانوا من کواثر بفضل باری
 احسن من السائرین و دیگر آنکه قدر از مردم مختلف
 العقائد و مختلف المذنب و مختلف المزاج که از این
 نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس مغزوی منتص
 جدید توحید نوشیدند و از کاس تفرید نوشیدند
 نیست مضمی حدیث مشهور که فرموده کرک ویش از یک
 محل بخورند و میاشامند و حال نظر بعد معرفت این
 جمال فرمایند مثل امم سابقه هنوز غنظند که کی این حیوانات
 بر یکجوان مجتمع میشوند اینست ربه ناس گویا هرگز از جام
 انصاف نوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند

از همه گذشته این امر و تو عرش چه حسی در عالم احد است
 نماید فغم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم
 اعین لا یبصرون بها و و کرا نکه ملاحظه فرمائید بمنزل همین
 یک آیه نزله از سما آسمانیت چگونه حساب خلائق کشیده
 شد که هر کس اقرار نمود و اقبال حسبت حسانتا و برسیات
 زیادتی نمود و حسیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد که کذک
 یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب و کذک سئل
 استیات باحسانت لو انتم فی افاق العلم و انفس حکم
 تقرنون و چنین هر کس از جام حسبت نصیب برداشت
 و از بحر فوضات سرمدیه و غلام حمت ابدیات باقیه ابدیه
 ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود بموت دائمی مستبدانه
 و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت
 و حیات ایمانیت و از عدم دراک این معنی است که عالم
 ناس در هر طور اعتراض نمودند و شمس هدایت متدی
 نشدند و جمال ازلی را مقتدی بخشند چنانچه وقتیکه سراج

محمدی در شکاوه احمدی مشتعل شد بر مردم حکم لغت و خسرو حیات
 و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب
 استهزا مفتوح گشت خواجه از زبان مشرکین روح الامین
 خبر داد و لمن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين
 كفروا ان هذا الاثر مبين مضمون ان ائمت که اگر بگویند
 باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن ^{شما} هرگز
 نمیکنید آنها نیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست
 این که سحری ظاهر و آشکار و پدید آید در جای دیگر مینماید
 و ان تعجب فحجب قولهم انما اکترا با انما افی خلق جدید
 که ترجمه ان ائمت که مینماید اگر عجیب میداری پس عجیب است
 قول کافران و مشرکان که میگویند ایما ما را سب بودیم و
 روی استهزا میکنند که ایما یا نیم مبعوث شدگان ائمت
 که در مقام دیگر قهر ^{بما} فیما یا خلق الاول هم
 فی بس من خلق جدید مضمون ان ائمت که ایما ما را خبر داد
 نسیم از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از

خلق جدید و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات
 الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا
 تعاهده نخواستند لال نمودند از آنکه بر سر ماضی در آید
 مستقبل افاده شود و بعد کلماتیکه کلمه او انازل نگشته متخیر
 ماندند مثل اینکه میفرماید و نفتح فی الصور ذلک یوم الوعید و
 جاست کل نفس معها سابق و شهید که معنی ظاهر آن نیست
 دیده شد در صورت آن است یوم و عید که نظر بسیار
 بعید بود و امد نفسی برای حساب و با او است راننده
 و گواه و در مثل این مواقع یا کلمه او را مقدر گرفته اند و یا
 استدلال شد بر آنکه چون قیامت محقق الوقوع است
 لهذا بفعل ماضی او اشد که گویند که شسته است ملاحظه فرمایند
 که چه قدر بی ادراک و تمیزند تفحیحی را که باین صریحی
 میفرماید ادراک نمیکند و از افاضه این نقره الهی خود
 محروم میمانند و فقط صورت اسرافیل که یکی از عباد او
 میشوند با آنکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او باین خود بخود

شده قل تسبیح لولن الذی ہو خیرکم فیس با استبداد لغیر
 حق و کتیم قوم سور اخسین بلکه مقصود از صور صور حجرت است که
 که بر همه ممکنات و میده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر
 الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت
 جدیده ایمانیه مخرج فرمود و بحیات تازه و بدیع زنده نمود
 و قتیکه انجمن احدیه اراده شمر بود که رمزی از اسرار
 بعث و شرف جنت و ناز و قیامت اظهار فرماید هر سئل و
 این ایه آورده پس بغضون الیک رؤسهم و بقولون متی
 هو قل عسی ان یکون قریبا یعنی زود است این کلمات
 وادی ضلالت سرهای خود را از روی استنزا حرکت
 میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو
 جواب بگو که شاید نزدیکتر از یک باشد تو یوحسین یک
 مرد را کافی است اگر نظر دقیق ملاحظه نمایند سبحان الله
 چه قدر انقوم از سبل حق دور بودند با آنکه قیامت تقیاً
 آنحضرت قائم بود و علامات و الواراد همه ارض را

احاطه نموده بود مع ذلک خریه می نمودند و متکلف بودند
 بتائیدی که عکای عصر با فکر عاقل باطل جستجو اند و از شش
 غایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته اند بی
 جعل از روح قدس انزال محروم است و خفاش از تجلی
 آفتاب جهان تاب در گریز و انمطلب در همه اعصار و در حین
 ظهور مظالم هر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لا بد لکم بان تولدوا
 مرة اخرى و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء
 و الروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من ابجد حید
 هو و المولود من الروح هو روح که ترجمه آن نیست نفسی که
 زنده نشده است از ما معرفت الهی و روح قدسی عیسوی
 قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از
 ظاهر شد و تولد یافت پس اوست حید و متولد شده از روح
 که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی آنکه هر چه
 از روح و نفخه نظام قدسینه در هر ظهور متولد و زنده شدند
 بر آنها حکم حیات و بعثت و ورود در خشت محبت الهیه

شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و
 و ناکر و غضب الهی است می شود و در جمع کتب و الواح
 و صحائف مردمی که از جاهای لطیف معارف نخبه
 و بقیض روح القدس وقت قلوب ایشان فارغ شده
 بر آنها حکم موت و ناز و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه
 از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها و در مقام دیگر
 بحال مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی و الکرش
 وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازت
 خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود انچه
 انقطاع فرمود و مع الموتی لیدفوه الموتی یعنی واکذار
 مردن را تا دفن کنند مردن و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت
 حضرت امیر اندکی رایتی بود که اراده نفع آن داشت
 و دیگری مشتری بود و قرآن بر آن داده بودند که باطلاع آن
 حضرت این مباحثه و قوع باید و قبالة مسطور کرد و آن مظهر
 امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری متی عن

میت میآید و با محمد و ابجد و و اربعه حد الی القبر و حد الی
 القبر و حد الی الصراط و حد آنا الی النجده و آنا الی النبا
 حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بود
 و از قبر غفلت بخت آنحضرت مبعوث گشته بودند البته
 اطلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر
 جز حیات و بعثت و حشر حقیقی مقصود نبیما و اولیا
 نبوده و نیست اگر قدری تعقل شود در همین بیان آنحضرت
 کشف جمیع امور میشود که مقصود از حد و قبر و صراط و حشر
 و ناره بود و لیکن چه چاره که جمیع ماس در کف
 محبوب و در قبر موی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال
 معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات
 قلب است نه حیات جسم زیرا که در حیات جسم همه
 و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است
 بصاحبان افئده منسیره که از بحر ایمان شاربند و از
 نوره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب بنام

و این بجا را فنا از فی نسیا بد چنانچه فرموده اند المؤمن
 حتی فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد
 که مشاهده شود و موت از اخذ زمینها بد و محسوس بمیان است
 دیگر که در بیدار گشت مذکور و ثبت شده در کتاب است بر
 آنمطلب عالی و کلمه متعالی و محسوس این مبارک که در
 حق حمزه سید الشهداء و ابو جهل نازل شد بر مانی است
 واضح و حقیقی است لایح که میفرماید او من کان میثاقا جیها
 و جسدنا له نور ایشی به فی الناس کمن مشله فی الظلمه
 پس بجای منجی و این آیه در وقتی از سماء آسمان
 نازل شد که حمزه بروای مقدس ایمان متروقی شده بود
 و ابو جهل و کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر ^{بیت}
 کبری و کمن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در
 باره حمزه شده و برخلاف در حق ابو جهل این بود که
 ناره کفر و قلوب شرکین مشتعل شد و هوای اعراض
 بگشت آمد چنانچه فریاد بر آوردند که حمزه چه زمان

مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت
 و چون این سائنات شریفه را در آن مکتب نمودند و باطل
 و کفر هم تمسک نخبند تا ریحی از کوه شمعانی بر آنها مبدول
 فرمایند لهذا این نوع فساد را در عالم جسمیان یافت
 چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی جمیع کس
 از اعلی و ادانی تمسک بجملهای ظلمانی و مظالم شیطان
 جستند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر شوند
 و ایشان نظر بعد م عرفان پسیری جواب میگویند که ضرری
 بر اسباب ظاهره ایشان نرساند و این معلوم است
 که جل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و بر رضوان ^{جنان} بر تیا
 معنوی قدم گذاشته با وجود این چگونه میتوانند را
 عطر بمشام و یکران رسانند لم یزل شان این عب
 این بوده و خواهد بود و لن یفوز با الله الا الذخیم
 قبلوا الیه و اعرضوا عن مظالم شیطان و کذک است
 الله حکم الیوم من قسّم العزّة علی لوح کان خلف سرور

الغز مکتونا اگر طغف با این بیانات شوید و تکرر در ظاهر و
باطن این بفرمایید جمیع مسائل مشکوکه را که الیوم سدی شده
میان عباد و معرفت یوم لتنا و عارف شوی و بگرد
اجتماع بسوال نخواهی داشت انشاء الله امیدواریم که
از شاطی بحر الهی لب نشنند و محروم برنگردید و از حرم مقصود
لایزال بی بهره راجع نشوید دیگر تا بهمت و مجاهده کما
چه کند باری مقصود از این بیانات واضح اثبات سلطنت
ان سلطان السلاطین بود حال انصاف دهید که این
سلطنت که بکبر ف و بیان این همه تصرف و غلبه و مجتهد
داشتند باشد اکبر و عظمت با سلطنت این سلاطین که بعد
اعانت رعایا و فقرا الی آخر چه صبا حی مردم بحسب
ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و بد برند و
این سلطنت بحر فی عالم مسخر نموده و حیات بخیره و
وجود افاضه فرموده والله اعلم ابواب الارباب ^{چهار}
ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس